



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احياناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

دارو ایجاد نمی‌کند.

این بار که بسته‌بندی ایبوپروفن یکی از کارخانه‌های داروسازی را باز کردم، برخلاف همیشه دارای پوشش سفید بود. یعنی رنگ صورتی قرص به‌طور واضح دیده نمی‌شد.

حالا به هر کس که ارایه می‌دهیم، بلافاصله سؤال می‌کند از آن قبلی‌ها ندارید؟

هر چقدر هم توضیح می‌دهیم که این همان است و فقط رنگ پوشش آن عوض شده است، به سختی قبول می‌کند و قانع می‌شود.

یادداشت ۳

چند دقیقه‌ای معطل شد تا نوبتش رسید. یک برگه کوچک جلوی من دراز کرد که روی آن نام چند قلم دارو نوشته شده بود. داروها را که نگاه کردم به ایشان تذکر دادم که بعضی از این داروها نسخه می‌خواهد. ایشان هم گفت که هر کدام نسخه نمی‌خواهد، بدهید. چون از داروهای OTC که روی برگه نوشته شده بود فقط یک برگ (بلیستر ده عددی) می‌خواست، کلاً دو هزار تومان شد.

چند برگ اسکناس از داخل جیبش بیرون آورد و بدون این که نگاهی به آن بیاندازد به من داد. قبل از این که اسکناس داخل صندوق برود، بنده خدا انگار مرتکب اشتباه بزرگی شده باشد گفت: لطفاً آن اسکناس را بدهید تا یکی دیگر بدهم. دلیلش را سؤال کردم. با خونسردی پاسخ داد که: روی آن اسکناس لیست خرید خانم برای ناهار امروز را نوشته‌ام!

یادداشت ۱

بچه تقریباً یک ساله‌ای بغلش بود که وارد داروخانه شد. اول نام یک شیرخشک را گفت که تحویلش دادیم. نام طعم خاصی از سرلاک را هم عنوان کرد که آن هم تحویل ایشان شد. برای بچه‌اش شماره خاصی از «پوشک» هم خواست که تکنیسین داروخانه گفت: هیچ نوع پوشک بچه نداریم.

تکنیسین داروخانه شیرخشک و سرلاک را داخل پلاستیک گذاشت و حساب و کتاب کار را هم انجام داد و خانم را با بچه‌اش راهی کرد. آن‌ها که رفتند رو به تکنیسین داروخانه کردم و گفتم: حسابش هم همین است.

با تعجب پرسید: حساب چی؟

پاسخ دادم: ما مسؤؤل خورد و خوراک بچه‌ها هستیم. مسؤؤل بعد از خورد و خوراک بچه‌ها، بقالی و سوپرمارکت بغل دست داروخانه است!

یادداشت ۲

تغییر در بسته‌بندی داروها آن‌هم بدون اعلام قبلی و خلق‌الساعه، باعث مشکلاتی برای مردم و داروخانه‌ها می‌شود.

ایبوپروفن اکثر کارخانه‌های داروسازی داخلی در بلیسترهای با پوشش شفاف است. یعنی طوری است که رنگ صورتی آن کاملاً مشخص است و برای مریض قابل رؤیت می‌باشد. علت آن‌هم این است که ایبوپروفن به نور حساس نیست، بنابراین لفاف شفاف روی قرص از نظر علمی مشکلی برای

یادداشت ۴

پزشک برای بیمار دوز مورد نظر را تجویز کند. در خاتمه هم به ایشان توضیح دادم که اگر دو عدد قرص ۲۰ میلی گرمی پنتوپرازول را با هم بخورید، مثل آن است که یک قرص ۴۰ میلی گرمی آن را خورده‌اید و اثرش یکی است.

یادداشت ۶

نسخه‌اش حاوی آنتی‌بیوتیکی بود که برای عفونت‌های دستگاه تنفسی تجویز می‌شود. البته با دوز متفاوت برای عفونت‌های پوستی نیز تجویز می‌گردد. در عفونت‌های تنفسی معمولاً روز اول هر ۱۲ ساعت یکی و بعداً روزی یکی مصرف می‌شود. به همین دلیل بسته‌بندی دارو به صورت کپسول‌های ۲۵۰ میلی گرمی شش عددی است. البته این دارو به صورت ۵۰۰ میلی گرمی در بسته‌بندی ۳ عددی هم وجود دارد که دوز آن روزی یک عدد و برای سه روز است. پزشک ایشان کپسول ۲۵۰ میلی گرمی تجویز کرده، و روزی ۲ عدد برای مریض توصیه کرده بود. به ایشان تذکر دادم که با توجه به دوز معمولی دارو، بهتر است یک بار دیگر با پزشک خود مشورت کند. با خونسردی سؤال کرد: اشکالی دارد که بیشتر بخورم؟ شاید مشکل ریه‌ام زودتر خوب شه! به ایشان گفتم: بیشتر خوردن آنتی‌بیوتیک (و اصولاً هر دارویی) مثل شکمی می‌ماند که با یک لقمه سیر می‌شود، ولی اگر شما دو لقمه بخورید علاوه بر این که سیر می‌شوید، دچار ورم معده و سوء هاضمه هم می‌شوید.

نسخه‌اش دارای پنج نوع دارو بود که همگی آن‌ها را بعد از کنترل و نوشتن چگونگی مصرف داخل کیسه‌ای گذاشتم و تحویلش دادم.

حساب و کتاب داروخانه را که کرد و داشت به طرف در خروجی داروخانه می‌رفت، یکباره مکشی کرد و دستش را داخل کیسه داروها برد و یکی از آن‌ها را بیرون آورد و در حالی که به من نشان می‌داد، سؤال کرد که:

آقای دکتر اگر این دارو را به جای این که هر روز بخورم، یک روز در میان بخورم طوری می‌شود؟ داروی ضدالتهاب و مسکن پادردش بود. به شوخی گفتم: اگر دارویت را یک روز در میان بخوری، آن وقت پادردت هم یک روز در میان خوب می‌شود!

یادداشت ۵

خانمی تقاضای قرص پنتوپرازول ۴۰ میلی گرمی داشت. چون در داروخانه موجود نبود، قرص ۲۰ میلی گرمی آن ارایه شد. خانم مراجعه‌کننده سؤال کرد که فرق این دو درصد! چیست؟ به ایشان پاسخ دادم که درصد نیست، بلکه دو مقدار متفاوت یا در اصطلاح پزشکی دو دوز متفاوت است. مثالی هم برای ایشان زدم. به این صورت که:

یک نفر با یک لقمه سیر می‌شود و فرد دیگری با دو لقمه سیر می‌شود. تفاوت این دو مقدار دارو و یا این دو دوز دارو هم در همین است. به عبارتی شدت و ضعف مشکل گوارشی باعث می‌شود تا

گفتم: هست.
گفت: پسرم را می‌فرستم بگیرد.

یادداشت ۸

در این مدتی که در داروخانه هستم، همه جور مراجعه‌کننده‌ای را دیده، و انواع فرهنگ‌های مربوط به دارو خواستن از داروخانه را شنیده و ایضاً دیده‌ام. علی‌رغم این تجربه، دیروز موردی را دیدم که برایم تازگی داشت، بلکه اولین بار بود که چنین پدیده‌ای را در داروخانه مشاهده می‌کردم. کدام پدیده؟ جونم برایتان بگویم که: جوان لاغر و قدبلندی وارد داروخانه شد و وقتی پشت پیش‌خوان مقابل من قرار گرفت گفت:

آقای دکتر، لطفاً دو تومن پردنیزولون ۵ میلی و دو تومن متفورمین بدهید! بلافاصله هم دو تا اسکناس دو هزار تومانی را که در دستش محاله شده بود به‌سوی من دراز کرد.

زیاد خوردن آنتی‌بیوتیک هم بیماری را زودتر خوب نمی‌کند، بلکه جیب آدم را بیشتر خالی می‌کند!

یادداشت ۷

نماز ظهر و عصر مسجد محله تمام شد و داشتم از در مسجد خارج می‌شدم. یکی از مسجدی‌ها جلویم را گرفت و گفت:

آقای دکتر، مرگ بر آمریکا!

چون روز بعد از راه‌پیمایی ۲۲ بهمن بود، فکر کردم هنوز در حال و هوای آن روز است که دوباره رو به من کرد و گفت:

آقای دکتر، مرگ بر آمریکا، مرگ بر آمریکا، ولی کپسول امگا ۳ آمریکایی دارید؟
لبخندی زدم و گفتم: بله، داریم.
دوباره سؤال کرد: آمریکایی اصل می‌خواهم باشه‌ها!

